

# ژرف نگاران در حدیث امام سجاد(ع)

عسکری سلیمانی

سئل عن علی بن الحسین علیه السلام عن التوحید فقال: ان الله عزّ وجلّ علم انه  
یکون فی آخر الزمان اقوام متعمّقون فأنزل الله عزّ وجلّ «قل هو الله احد الله  
الصمد» و الآیات من سورة الحديد الی قوله «وهو علیم بذات الصدور» فمن رام  
وراء هنالك هلك.<sup>۱</sup>

از علی بن الحسین (امام سجاد) (ع) درباره توحید پرسیدند، پس فرمود: خدای  
عزّ و جلّ می دانست که در آخر الزمان گروه‌هایی متعمّق خواهند بود، پس خدای  
عزّ و جلّ «قل هو الله احد الله الصمد» و آن آیات از سوره حید تا قول خداوند  
«وهو علیم بذات الصدور» را فر فرستاد. پس هرکس فراتر از آن را قصد کند،  
هلاک می شود.

پژوهش این مقاله در مورد تعبیر «متعمّقون» در این روایت است که آیا بار معنایی مثبت دارد یا  
منفی؟ به عبارت دیگر، آیا این روایت در صدد مدح متعمّقون است یا ذم آنان؟ شاید در نگاه  
نخست، با توجه به معنای تحت‌اللفظی روایت و صرف نظر از اطلاعات بیرونی، به ذهن خواننده  
چنین خطور کند که اصلاً روایت در صدد ذم متعمّقون نیست، اگر نگوییم که در صدد مدح است،  
اما جناب حجة الاسلام والمسلمین رضا برنجکار در مقاله «حدیث «اقوام متعمّقون» مدح یا مذمت»  
اصرار دارند بر این که این روایت در صدد ذم متعمّقون است.<sup>۲</sup> از این رو، در مقام داوری بر آنند که

رأی علامه مجلسی را در تفسیر این روایت که «متعمقون» را حمل بر ذم کرده است، بر صواب بدانند نه رأی صدر المتألهین و فیض کاشانی را، که روایت را حمل بر مدح کرده اند. ایشان، که از این پس با تعبیر «مستدل» یاد خواهند شد، برای اثبات مدعای خود شواهدی از لغت، خانواده حدیث، یعنی بررسی روایاتی که در آن از واژه تعمق استفاده شده است، و قراین داخلی حدیث استفاده کرده است. به نظر می‌رسد در هیچ یک از سه جهت، مدعای او پذیرفتنی نیست، از این رو، نشان داده خواهد شد که استدلال‌های او مفید مدعای وی نیستند.

### «تعمق» در لغت

مستدل برای اثبات مدعای خود از معنای لغوی کمک می‌گیرد و می‌گوید:

خلیل بن احمد، ابن اثیر و ابن منظور گفته‌اند که ماده «عمق» وقتی به باب تفعّل می‌رود، به معنای مبالغه و افراط به کار می‌رود: «المتعمق: المبالغ فی الأمر المتشدد فی الذی یطلب أقصى غایته».<sup>۳</sup>

عبارت ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده «عمق» چنین است: «عمق النظر فی الامور تعمیقاً و تعمق فی کلامه ای تنطع و تعمق فی الامر: تنوق فیهِ فهو متعمق و فی الحدیث لو تبادی الشهر لو اصلت وصالاً یدع المتعمقون تعمقهم؛ المتعمق: المبالغ فی الامر المتشدد فی الذی یطلب أقصى غایته.» نظیر همین عبارت در کتاب العین خلیل فراییدی نیز آمده است.<sup>۴</sup> همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این دو عبارت مفهومی که دال بر مبالغه و افراط باشد، مشاهده نمی‌شود. اما با آن که در معنای لغوی افراط کاری نیامده است، پس چرا مستدل عبارت ذکر شده را به معنای افراط کاری گرفته است؟

علت این امر آن است که به نظر می‌رسد تعبیر «مبالغه» در زبان فارسی که گویا معنای افراط کاری از آن برداشت می‌شود، سبب شده که مستدل گمان کند معنای «المبالغ» در عبارت خلیل و ابن منظور به معنای شخصی است که در کارها افراط می‌کند، در حالی که معنای عبارت ابن منظور این است که متعمق کسی است که در کارهایش با تلاش خستگی‌ناپذیر به پایان پایان کار می‌رسد. به عبارت دیگر، در تعریف «متعمق» بار ارزشی مثبت یا منفی لحاظ نشده است. ممکن است گفته شود همین که می‌گویید به «پایان پایان» کار می‌رسد، به این معناست که در کارش افراط می‌کند. خواهیم گفت: آری، ممکن است در اموری که در زندگی چندان مهم نیستند،

سخت کوشی افراط کاری تلقی شود، اما آیا می توان در هر موردی سخت کوشی را حمل بر افراط کاری کرد؟ التزام به این امر محذوراتی دارد که گمان نمی کنم مستدل بتواند بدان پایند باشد. به نظر می رسد که استشهاد به قرآن کریم ما را در این زمینه، برهانی قاطع باشد. یادآوری این نکته ضروری است که مستدل ادعا کرده بود که ماده «عمق» در باب تفعّل به معنای مبالغه و افراط به کار می رود. از این استدلال چنین نتیجه گرفته می شود که باب تفعّل خصوصیتی دارد که مفاد مبالغه و افراط از آن به دست می آید نه خصوصیت ماده «عمق»، چرا که در غیر این صورت، قرین کردن این ماده به باب تفعّل بی مورد است. حال شواهد قرآنی را بررسی می کنیم:

حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا وهم لا يفرطون. (انعام(۶)، آیه ۶۱)

در این آیه ماده «وفی» به باب تفعّل رفته و به معنای گرفتن جان آدمی به طور کامل است، به گونه ای که هیچ چیز فروگذار نشود، در عین حال، آیه می فرماید که در این اخذ هیچ گونه تفریطی در کار نیست. گویا متوقع این بوده که در اخذ جانها مسامحه شود، که آیه نافی آن است، اما افراط به هیچ وجه متصور نیست.

الذین تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم. (نحل(۱۶) آیه ۳۲)

ملائکه هنگامی که جان مؤمنان به خدا را با خوش رویی می گیرند و سلامتی را نثارشان می کنند، آیا معقول است که در گرفتن جانشان افراط کنند و در عین حال، با آنها خوش رو باشند و بر آنها درود بفرستند.

كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم يتفكرون؛ (بقره(۲) آیه ۲۱۹)

آیا بعد از تبیین آیات الهی از ما می خواهند که در فکر کردن افراط کنیم؟

شواهد قرآنی نشان می دهد که باب تفعّل به معنای افراط کاری به کار نمی رود. استرآبادی در کتاب شرح شافیه ابن الحاجب و عبدالقادر بغدادی نیز در شرح آن معانی باب تفعّل را ذکر کرده اند: و تفعّل لمطاوعة فعل نحو كسرتة فتكسر و للتكلف نحو تشجع و تحلم وللاتخاذ تسود و للتجنب نحو تأثم و تخرج و للعمل المتكرر في مهلة نحو تجربته ومنه تفهم و بمعنی استفعل نحو تكبر...

شرح: والاغلب في تفعّل معنى صيرورة الشيء ذا اصله كتأهل و تأكل و تأسف و تأصل و تفكك و تألب ای صار ذا أهل و ألم و أكل ای صار مأكولا و ذا أسف و ذا اصل و ذا فكك و ذا ألب...<sup>۵</sup>

میر سید شریف در صرف میر در مورد باب تفعّل می گوید:

این باب [تفعّل] مطاوعه فعل باشد، چون قطعته و تقطّع و به معنای تکلف و

تشبه نیز آید، چون تحلّم و نزهّد و به معنای مهلت آید، مانند تجرّع.<sup>۶</sup>

المنجد نیز نه معنا برای باب تفعّل ذکر می کند که هیچ یک از این معانی به معنای افراط کاری نیست. تنها یک معنا از معانی نه گانه در سه عبارت ذکر شده نیامده است و آن معنای انتساب است، مانند تبدیّ ای انتسب الی البادیه.

پرواضح است که هیچ یک از این معانی ذکر شده به معنای افراط کاری نیست. اگر در معنای دومی که استرآبادی و میر سید شریف ذکر کرده اند نیک بنگریم، معلوم می شود که در معنای دوم تکلف و سختی وجود دارد، اما هیچ گاه به معنای افراط کاری نیست.

ممکن است گفته شود که هرگاه ماده «عمق» به باب تفعّل برود، معنای افراط کاری می دهد، چرا که لغویون مانند خلیل بن احمد، ابن اثیر و ابن منظور درباره تعمّق و متعمّق مفهوم مبالغه را ذکر کرده بودند و می دانیم که مفهوم مبالغه نوعی افراط کاری است.

طبق این استدلال ماده «عمق» در باب تفعّل این خصوصیت را باید کسب کرده باشد، در این صورت صرفیون می بایست یکی از معانی باب تفعّل را همین معنا می گرفتند، در حالی که چنین نکرده اند؛ یعنی همان طور که یکی از معانی باب تفعّل تکلف است، معنای این سخن این است که ماده شجع در این باب معنای تکلف می دهد، پس چرا صرفیون یکی از معانی باب تفعّل را افراط کاری ذکر نکرده اند؟

ممکن است گفته شود همین که می بینیم لغویون «المتعمّق» را به معنای مبالغ در امر تا رسیدن به دورترین غایت می گیرند، معلوم می شود که در آن افراط کاری وجود دارد.

ولی تعبیر «بلغ» در زبان عربی به معنای رسیدن است و در آن مفهوم افراط کاری نیست و صیغه های مبالغه، که در زبان عربی با همین واژه بیان می شود، در علم صرف به معنای افراط به کار نمی رود. مثلاً مفهوم «علامه» به معنای کسی که در علم افراط می کند، نیست، بلکه صرفاً به این معناست که او دارای علم بسیار فراوان است. به نظر می رسد که مستدل بین معنای «مبالغه» در زبان فارسی که نوعی زیاده و گزافه و افراط در آن تداعی می شود و بین معنای «مبالغ» در زبان عربی که صرفاً به معنای کسی است که با نهایت کوشش خود به مقصدی می رسد، تمایز قائل نشده است. جالب این است که مستدل با هشدار به این که ممکن است یک واژه در یک فرهنگ و

زبانی به یک معنا و در فرهنگ و زبان دیگر به معنای دیگر باشد و این دو معنا را نباید خلط کرد، تلویحا کسانی را که معنای «متعمقون» را در روایت امام سجاده (ع) به معنای ژرف‌نگران می‌گیرند، به خلط دو فرهنگ و زبان متهم می‌کند!<sup>۷</sup>

### خانواده حدیث

مستدل برای اثبات مدعای خود مبنی بر این که ماده «تعمق» در لسان احادیث معنای افراط و در نتیجه، معنای ذم می‌دهد، به پنج دسته از روایات تمسک جسته است. دسته اول: در این دسته به ادعای مستدل مطلق تعمق مورد مذمت و نکوهش است. در این دسته به یک روایت از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) اشاره می‌کند که فرمودند:

الكفر على اربع دعائم: على التعمق والتنازع والزيغ والشقاق فمن تعمق لم ينب الى الحق؛

کفر بر چهار پایه استوار است: بر تعمق...

دسته دوم: تعمق در دین را مذمت می‌کنند. مستدل برای این دسته روایتی را از مسند ابن حنبل از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌کند:

ان اقواما يتعمقون في الدين يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية؛  
هرآینه گروه‌هایی که در دین تعمق می‌کنند، از دین خارج می‌شوند، همان‌طور که تیر از چله کمان خارج می‌شود.

دسته سوم: روایاتی‌اند که به تعبیر مستدل از تعمق در اعمال و تکالیف شرعی نهی می‌کنند و مردم را از این کار بر حذر می‌دارند. برای این دسته از روایات، روایتی را از امام موسی کاظم (ع) نقل کردند که فرمودند:

لا تعمق في الوضوء؛

در وضو تعمق نکن.

و نیز حدیثی از کتاب کنز العمال از پیامبر (ص) نقل کردند که فرمودند:

ایاکم و التعمق فی الدین، فان الله قد جعله سهلا فخذوا منه ما تطيقون؛

از تعمق در دین بر حذر باشید، چرا که خداوند دین را آسان قرار داده است، پس از آن، آن چه را می‌توانید اخذ کنید.

دسته چهارم: در این دسته از تعمق در صفات نهی شده است.

فانظر ايها السائل فما ذلك القرآن عليه من صفة فائتم به واستضىء بنور هدايته وما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه و لا في سنة النبي و ائمه الهدى أثره فكل علمه الى الله سبحانه فان ذلك منتهى حق الله عليك واعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب الاقرار بجملته ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه و رسوخا. فاقتصر على ذلك ولا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين.

بنگر ای سؤال کننده، پس آن چه از صفت خدا را قرآن به تو راهنمایی کند، پیروی نما و به نور هدایتش استضاء کن و آن چه را شیطان بر تو تکلیف می کند از آن چیزهایی که در کتاب خدا بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر و ائمه هدی اثری از آن نیست، پس علمش به خداوند سبحان و اگذار، چرا که نهایت حق خدا بر تو همین است. و بدان راسخان در علم آنهایی هستند که خداوند آن ها را به واسطه اقرار به همه آن چه تفسیرش را در مورد بخشی از غیب مستور نمی دانند، از ورود به موانعی که در برابر غیب ها زده شده است، بی نیاز ساخته است. از این رو، خداوند اعتراف به عجزشان را از رسیدن به آن چه احاطه علمی ندارند، ستوده است و خداوند ترک تعمقشان را در چیزی که بحث از کنهش را بر آن ها تکلیف نکرده است، رسوخ نامیده است. پس بدان بس کن و بزرگی خدای سبحان را بر اندازه عقل خودت مسنج مبادا از تباه شدگان گردی.

دسته پنجم: روایاتی است که تعمق در معرفت خدا را بی فایده می دانند:

غاية كل متعمق في معرفة الخالق سبحانه الاعتراف بالقصور عن ادراكها؛  
پایان هر کسی که متعمق در معرفت آفریدگار سبحان می باشد، اعتراف به قصور از معرفت اوست.

مدعای مستدل در مورد خانواده حدیث این است:

قدر جامع همه این احادیث این است که در فرهنگ معصومان (ع) که هماهنگ

با لغت اصیل است، تعمق به معنای افراط در کاری و خارج شدن از حدّ اعتدال است.<sup>۸</sup>

در عبارت فوق دو ادعا وجود دارد: یکی آن که از نظر لغویان معنای لغوی تعمق به معنای افراط در کار است، بنابراین، نظر لغویان دلیل آن می‌شود که «متعمقون» را در روایت امام سجاد(ع) بر کسانی حمل کنیم که افراط کارند و در نتیجه، روایت در صدد ذم متعمقون است نه در صدد مدح آنان. دوم این که در فرهنگ معصومان(ع) نیز هرگاه این واژه به کار رفته است در آن مفهوم افراط در کار لحاظ شده است. این ادعا تلویحا این نکته را القا می‌کند که اگر بر فرض شواهد لغوی هم وجود نداشته باشد، کاربرد این واژه یا مشتقات آن در احادیث ائمه اهل‌البیت(ع) برای اثبات مدعا کافی است. وگرنه خانواده حدیث نمی‌تواند شاهی به سود مدعا باشد، چرا که در غیر این صورت، بازگشت شاهد دوم، یعنی خانواده حدیث به شاهد اول، یعنی معنای لغوی، خواهد بود.

اما درباره ادعای اول در مباحث لغوی به تفصیل گذشت که هیچ یک از لغوی‌های مورد ادعای مستدل در معنای «تعمق» مفهوم افراط در کار را ذکر نکرده، به‌ویژه هیچ کدام خروج از اعتدال را در عباراتشان نیاورده بودند. اما برعکس، در کتب لغت اصیل موردی یافت می‌شود که «تعمق» در مورد علم به کار رفته است: «تبحر فی المال: کثر ماله و فی العلم: تعمق و توسع».<sup>۹</sup> اما در مورد ادعای دوم باید به دو بحث توجه کنیم: بحث اول این که آیا از مجموع کاربردهای ائمه از واژه «تعمق» و «متعمق» از آن نظر که ماده «عمق» به باب تفاعل رفته است می‌توان مفهومی منفی استخراج کرد و آن را جزء فرهنگ اهل‌البیت(ع) قرار داد؟ به گونه‌ای که بتوان گفت که این واژه در فرهنگ اهل‌البیت(ع) در اموری به کار رفته است که آن امور بار ارزشی منفی دارند. بحث دوم بررسی هر یک از روایات مورد استناد و این که تا چه اندازه بر منفی بودن تعمق دلالت دارند.

### واژه «تعمق» و «متعمق» در روایات

اما در مورد اول باید گفت که آیا می‌توان با سه مورد کاربردی که از این واژه به دست آورده‌ایم، بگوییم که این واژه همواره در فرهنگ اهل‌البیت در معنای منفی به کار رفته است؟ اگر واقعا فرهنگ اهل‌البیت(ع) این باشد، در آن صورت اگر یکی از یاران امامان معصوم(ع) این واژه را در معنای مثبت آن به کار می‌بردند، ائمه واکنش منفی نشان می‌دادند. آیا با سه یا چهار مورد روایت -با حذف مکرر- که از طریق خاصه یا به اضافه یکی دو روایت که از طریق عامه رسیده است،

می‌توان نتیجه گرفت که اهل بیت (ع) چنین واکنشی نشان می‌دادند. چگونه می‌توان این مسئله را به عنوان فرهنگ اهل بیت (ع) تلقی کرد، در حالی که چنین چیزی معهود به نظر نمی‌رسد؟ به نظر می‌رسد که اگر کاربرد واژه «تعمق» را ائمه در خصوص امور افراطی فرهنگ کرده باشند، بایستی این فرهنگ در میان پیروان آنها، به ویژه در میان علمای شیعه رایج باشد، یعنی دست کم نباید مواردی بیابیم که علمای شیعه این واژه را در اموری که جنبه افراطی ندارند و نیز صد البته در اموری که دارای بار مثبت هستند، به کار برده باشند. اما می‌بینیم علمای شیعه بدون دغدغه خاطر این واژه را در مواردی که بار ارزشی مثبت دارد، به کار برده‌اند. می‌توان مورد استعمال واژه «تعمق» را دست کم در معجم فقهی جست و جو کرد؛ برای نمونه عبارات ابن ادریس در سرائر، سلار در مراسم، شهید ثانی در شرح لمعه، بحرانی در حدائق، صاحب ریاض در ریاض المسائل، نراقی در مستند الشیعه، صاحب جواهر در جواهر و طبرسی در مجمع را ملاحظه کنید.

جالب توجه این که علامه مجلسی که خود «متعمقون» را در روایت امام سجاد مثبت تلقی نمی‌کند، از واژه متعمق به معنای کسی که دقیق‌النظر است، استفاده می‌کند.<sup>۱۰</sup> بنابراین، دلیلی در دست نیست که واژه «تعمق» در فرهنگ اهل البیت (ع) فقط در خصوص مواردی به کار رفته است که بار ارزشی منفی دارند.

### بررسی روایات

۱. روایت از دسته اول از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است که در آن تعمق یکی از ارکان کفر دانسته شده است. بر این دسته می‌توان روایت دیگر حضرت امیر (ع) را که در خطبه همام در باب اوصاف متقین ایراد شده است، افزود:

لاشجع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متكلف ولا متعمق، جمیل المنازعة،  
کریم المراجعة...<sup>۱۱</sup>

این روایت که ویژگی‌های متقین را برمی‌شمرد، با روایت قبلی هم‌خوانی دارد، چرا که متقین تعمقی را که یکی از پایه‌های کفر قلمداد می‌شود، دارا نیستند.

اما تعمقی که یکی از پایه‌های کفر به حساب می‌آید، چه نوع تعمقی است؟ آیا هر نوع تعمقی از پایه‌های کفر به حساب می‌آید؟ فرض کنیم تعمق به معنای افراط‌کاری باشد، در این



صورت، آیا هر نوع افراط کاری از پایه های کفر به حساب می آید؟ گمان ندارم که خود مستدل هم از اطلاق این روایات چنین برداشتی داشته باشد. بنابراین، قدر مسلم این است که این روایت باید مقید شود، اما به چه قید یا قیودی؟

در یکی از روایات از حضرت امیر(ع) این گونه نقل شده است:

الغلو علی اربع شعب: علی التعمق بالرأی والتنازع فیه والزی والشقاق فمن تعمق لم ینب الی الحق ولم یزد الا غرقا فی الغمرات.

تعمق به رأی با ذیل روایت هم سازگاری کامل دارد؛ کسی که بر رأی خود متعمق باشد و بر آن پافشاری کند، از آن عدول نخواهد کرد. بنابراین، اگر آن رأی مطابق با واقع نباشد، به حق نخواهد رسید. از این رو، با توجه به قرینه عقلی که مراد حضرت قطعا این نیست که هر نوع تعمقی از ارکان کفر به حساب می آید و با توجه به قرینه روایی از دسته های دیگر، مثلاً تعمق در وضو قطعا از شعب کفر به حساب نمی آید، و با توجه به روایت اخیری که نقل کرده ایم، نمی توانیم این روایت را شاهد قرار دهیم که هر جا واژه تعمق در کلام اهل البیت(ع) استعمال شده باشد، بار منفی دارد.

احتمال می رود که مراد حضرت امیر المؤمنین(ع) از «تعمق» در این روایت و در روایت اوصاف متقین نوعی خودبزرگ بینی و غرور باشد، چرا که از طریق عامه نقل شده است که پیامبر فرمودند: منتظعون هلاک شدند. زبیدی در ذیل ماده نطع نقل کرده است:

تنطع فی الکلام وغیره ای تعمق فیه وقیل غالی و منه الحدیث هلاک المنتظعون وهم المتعمقون الغالون والذین یتکلمون باقصی حلو قههم تکبرا قال ابن الاثیر هو مأخوذ من النطع وهو الغار الاعلی فی الفم قال ثم استعمل فی کل تعمق قولاً و فعلاً. ۱۲

مؤید این احتمال روایتی است که این گونه از حضرت امیر(ع) نقل شده است:

الغلو علی اربعة شعب علی التعمق و التنازع و الزیغ و الشقاق فمن تعمق لم ینته الی الحق. ۱۳

در این روایت، تعمق را یکی از شعبه های غلو شمرده است. به هر حال، نمی توان از این روایت حکم کلی صادر کرد که واژه تعمق در هر جا استعمال شود، دال بر نوعی افراط کاری مذموم است. ۲. مستدل در دسته دوم روایتی از کتاب مسند احمد بن حنبل را ذکر کرده است که این روایت در بسیاری از کتب اهل سنت نقل شده است. این روایت در بعضی از نقل ها، مانند نقل

مستدل، تقطیع شده، در بعضی نقل‌ها مفصل‌تر ذکر شده‌اند و در بعضی از نقل‌ها به دلیل وقوع اتفاقی به آن استشهاد شده است. به سه نقل از این روایت بسنده می‌کنیم. هر سه را نیز از کتاب مسند احمد بن حنبل نقل می‌کنیم:

۱... اقبل رجل من بنی تمیم یقال له ذو الخویصره فوقف علی رسول الله (ص) ویعطی الناس قال یا محمد [ص] قد رأیت ما صنعت فی هذا الیوم فقال رسول الله (ص) أجل فكیف رأیت؟ قال لم ارک عدلت، قال فغضب رسول الله (ص) ثم قال ویحک ان لم یکن العدل عندی فعند من یكون؟ فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله ألا نقتله قال لا دعوه إنه سیکون له شیعة یتعمقون فی الدین حتی یخرجوا منه کما یشیر السهم من الرمیة ینظر فی النصل فلا یوجد شیء ثم فی القدح فلا یوجد شیء ثم فی الفوق فلا یوجد شیء سبق الفرث والدم... ۱۴

۲... عن انس بن مالک انه قال انطلق بنا الی الشام الی عبدالملک و نحن اربعون رجلا من الانصار لیفرض لنا فلما رجع و کنا بفج الناقة صلی بنا العصر ثم سلم و دخل فسطاطه و قام القوم یضیقون الی رکعتیه رکعتین اثنین قال فقال قبح الله الوجوه فوالله ما اصابت السنة ولا قبلت الرخصة فاشهد لسمعت رسول الله (ص) یقول ألا اقواما یتعمقون فی الدین یمرقون کما یمرق السهم من الرمیة... ۱۵

۳... جاء رجل الی سعید فقال هل سمعت رسول الله (ص) یذکر فی الحروریه شیئا قال سمعته یذکر قوما یتعمقون فی الدین یحقر احدکم صلاته عند صلاتهم و صومه عند صومهم یمرقون فی الدین کما یمرق السهم من الرمیة اخذ سهمه فنظر نصله فلم یر شیئا ثم نظر فی رصافه لم یر شیئا ثم نظر فی قدحته فلم یر شیئا ثم نظر فی القذذ فتماری هل یری شیئا ام لا... ۱۶

بی‌شک، این سه نقل که بیش‌تر آن‌ها از یک جریان حکایت می‌کنند، دلالت دارند بر این که تعمق در دین حداقل جنبه مثبت ندارد، بلکه می‌توان گفت که تعمق در دین منفی تلقی شده است. اما مقصود از دین چیست که تعمق در آن منفی تلقی شده است؟ آیا می‌توانیم مقصود از دین را دین اسلام، یعنی مجموع عقاید و عبادات و تکالیف شرعی تلقی کنیم یا آیا مقصود از دین می‌تواند خصوص عقاید دین اسلام باشد؟ تلقی مستدل از این دسته روایت همین است، چرا که این دسته را در مقابل دسته سوم، که با عنوان تعمق در اعمال و تکالیف یاد می‌کند، قرار

می دهد. اما به نظر می رسد که تعمق در دین در این نقل ها تعمق در تکالیف شرعی و تعمق در عبادات است نه تعمق در بخش اعتقادی دین. برای این برداشت تأییداتی می توان ذکر کرد:

۱. دین در لغت به معنای تعبد آمده است و سوره کافرون نیز شاهد این مدعا است، «لکم دینکم ولی دین»<sup>۱۷</sup>

۲. در روایت دومی که نقل شده است، تعدادی از گروه چهل نفره زیاده روی در عبادت را پیشه ساخته بودند که انس آن ها را توییح می کند و آنان را مصداق متعمقون در حدیث پیامبر (ص) قرار می دهد. و نیز در روایت سوم پیامبر (ص) تعمق در دین گروه حروریه را این گونه توصیف کرده اند که انسان هنگامی که به نماز و روزه آن ها نگاه می کند، نماز و روزه خود را حقیر می شمارد. مقصود از این روایات التزام مستمر و پایداری در عبادات نیست، بلکه ظاهراً مقصود از تعمق در دین به این معناست که در عبادات چیزهایی را که جزء عبادات در اسلام نیست، اضافه می کنند. بنابراین، این دسته از روایت دال بر افراط کاری نیست، بلکه وارد کردن نوعی بدعت، یعنی چیزی که جزء دین نیست، در دین است، به همین دلیل، عملاً از دین اسلام خارج می شوند. کما این که در دسته سوم تعمق در وضو نیز نهی شده است، چرا که تکالیف و شریعت اسلامی سهل و آسان است و بی جهت نباید بر خود سخت گرفت. در بحث های لغوی در معنای باب تفاعل گفتیم که یکی از معانی آن تکلف، یعنی سخت گرفتن است که در دین سختی نیامده است و تعمق در دین، یعنی نوعی بر خود سخت گرفتن در وظایف و تکالیف شرعی که تعمق در تکالیف نوعی افراط کاری است و این افراط کاری در دین نهی شده است. بنابراین، دسته دوم و دسته سوم از روایات دلالت دارند بر این که تعمق در دین و در اعمال عبادی مورد مذمت است. اما از این روایات به دست نمی آید که هر نوع تعمقی در هر جا ممنوع است؛ مثلاً نمی توان این دسته را شاهد قرار داد که تعمق در بخش های اعتقادی یا تعمق در آیات و روایات برای فهم عمیق تر ممنوع است. اگر در این بخش های از دین اسلام تعمق ممنوع باشد، باید برای آن دلیل جداگانه ای اقامه کرد. اما دسته چهارم خطبه ای است که مستدل از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده اند. این خطبه به خطبه اشباح معروف است. مضمون آن به چندگونه نقل شده است. در بعضی از نقل ها این گونه آمده است:

ومن خطبة له و هی من جلائل خطبه علیه السلام وکان سأله سائل ان یصف الله حتی کأنه یراه عیاناً فغضب علیه السلام لذلك: الحمد لله الذی لایفره المنع...<sup>۱۸</sup>

در بعضی از نقل‌های دیگر این چنین آمده است :

قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : بينما امير المؤمنين عليه السلام يخطب على المنبر بالكوفة اذ قام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين [ع] صف لنا ربك تبارك وتعالى لنزداد له حبا و به معرفة فغضب امير المؤمنين عليه السلام ونادى الصلاة جامعة فاجتمع الناس حتى غص المسجد بأهله ثم قام متغيّر اللون فقال الحمد لله الذى لا يفره المنع...<sup>۱۹</sup>

این خطبه باید از چند جهت مورد ملاحظه قرار گیرد . چرا هنگامی که شخصی از حضرت امیرالمؤمنین(ع) وصف خدا را می‌خواهد و آن هم برای آن که حبش به خدا زیاد شود، حضرت ناراحت می‌شوند و این خطبه را ایراد می‌فرمایند؟ آیا پرسش سائل اهانت‌آمیز بود و شخص در صدد تحقیر حضرت برآمده بود که حضرت غضبناک شدند؟ از جواب حضرت به دست می‌آید که خود شخص گویا قصوری در فهم داشته است، چرا که حضرت امیر(ع) خطاب به سؤال‌کننده فرمود: «فما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه...» معلوم می‌شود که سائل خود نمی‌فهمید چه چیزی می‌گوید، چرا که این باری بوده که شیطان بر دوش او گذاشته بود، حال این شیطان چه کسی بود، بحث دیگری است . ممکن است شیطان انسی باشد و ممکن است همان خیالات و توهمات در مورد صفات خدا باشد و شخص خیال می‌کرده -العیاذ بالله- خدا مادی است، از این رو، در یکی از نقل‌ها سؤال سائل به صورت دیدن خدا بالعیان نقل شده است .

به هر حال، آن چه مستدل در این دسته ادعا می‌کند این است که حضرت از تعمق در صفات الهی نهی فرموده‌اند . اما آیا واقعا حضرت امیر(ع) از تعمق در صفات الهی نهی کرده‌اند؟ با توجه به این که سؤال سائل طبق بعضی از نقل‌ها صفاتی بوده که گویا باید خدا را بالعیان دید و نوعی جسمیت را می‌بایست در او لحاظ کرد و اگر پرسش از رؤیت خدا بالعیان هم نبوده، بلکه پرسش از صفات خدا بوده است تا محبت به خدا زیاد شود، ولی عکس‌العامل منفی حضرت در مورد این پرسش نشان می‌دهد که پرسش سائل می‌بایست در صفاتی باشد که بوی جسمانی می‌دهد . بنابراین، می‌توان احتمال داد که اشخاصی مانند سائل که از قدرت عقلانی برخوردار نیستند و دیگران به راحتی می‌توانند از طریق او خود را بزنند یا قدرت تفکر ندارند و با توهمات سیر می‌کنند، می‌بایست به ظاهر صفاتی که در قرآن آمده است، اکتفا کنند و طالب تعمق در این صفات نباشند، چرا که توانایی آن را ندارند .

صرف نظر از این احتمال و صرف نظر از قرائنی که از نقل روایت آورده ایم، مضمون کلام حضرت امیر(ع) مطلق تعمق را نفی نکرده است، چرا که بیان حضرت این است: راسخان در علم کسانی هستند که در اموری که راهی ندارد، فرو نمی روند و تعمق نمی کنند. اما کلام در این است که آیا هر کسی از تعمق در صفات الهی منع شده است؟ به عبارت دیگر، این خطبه ناظر به یک واقعه در مورد خاصی است که شاید نوع مردم مانند سائل باشند و از این رو، نباید در صفات الهی تعمق کنند، اما آیا می توان از این مطلب این نتیجه کلی را گرفت که هیچ کس حق ندارد در صفات الهی تعمق کند؟ از این خطبه چنین چیزی به دست نمی آید. اگر واقعا تعمق در صفات الهی به طور کلی ممنوع باشد، باید دلیل مستقلى اقامه کرد.

اما دسته پنجم روایتی از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است که مستدل ادعا می کند که حضرت تعمق در معرفت خدا را بی فایده می داند. در این جا به ترجمه مستدل از حدیث اکتفا می کنیم:

نهایت کار هر کسی که در معرفت آفریدگار سبحان تعمق می کند، اعتراف به ناتوانی از ادراک معرفت آفریدگار است.

آیا اعتراف به عجز از درک معرفت خدا به معنای بی فایده بودن چنین کاری است؟ آیا مستدل از این مطلب می خواهد این نتیجه را بگیرد که هیچ نوع معرفتی در مورد خدا نمی توان کسب کرد؟ گمان ندارم که چنین مطلبی مورد نظر او باشد، به ناچار باید گفت که مقصود درک کنه و ذات خداست. و روشن است که هیچ عاقلی ادعا نمی کند که ذات بی کران الهی قابل اکتفا است. حال اگر کسی در معرفت خالق تعمق کند و در اثر این تعمق به این نتیجه برسد که خداوند سبحان حقیقت بی کرانی است و نمی توان حقیقت او را درک کرد، آیا چنین درکی از خدا، که درک عظمت خداست، امر بی فایده ای است؟ باید گفت که نه تنها این امر بی فایده نیست، بلکه این کمال فایده است که خدا را به این بزرگی و عظمت درک کنیم. به نظر می رسد که مقصود روایت این است که تعمق در معرفت خدا ما را به این جا می رساند که خداوند متعال آن قدر بزرگ و باعظمت است که کسی را یارای درک حقیقت او نیست. و رسیدن به این درک یکی از اهداف والاست. حال که به این درک رسید، می داند که در ذات خدا نباید تفکر کند و کنه او را بیابد، چرا که راهی برای درک کنه او وجود ندارد. حال که راهی برای درک کنه ذات حق وجود ندارد، پس در درک کنه تعمق نمی کند و کسی که در ذات تعمق نمی کند، راسخ در علم است، چرا که حضرت فرمود: راسخان در علم کسانی هستند که خود را به راهی که مسدود است غوطه ور نمی کنند.

### نگاه اجمالی به ادعای مستدل در خانواده حدیث و نقد آن

هدف مستدل از طرح عنوان «تعمق در احادیث» که از آن به «خانواده حدیث» تعبیر کرده بود این است که نشان دهد فرهنگ اهل بیت (ع) در استعمال «تعمق» و مشتقات آن در مواردی است که نوعی افراط کاری در آن وجود دارد. اگر این مدعای مستدل به اثبات برسد، آن وقت به راحتی می‌تواند ادعا کند که اگر بر فرض واژه «اقوام متعمقون» در روایت امام سجاد (ع) به ظاهر معلوم نباشد که در گروهی به کار رفته که اهل افراط هستند یا نه، می‌توان بر اساس فرهنگ حاکم بر بیانات اهل بیت (ع) حمل بر افراطی بودن «اقوام متعمقون» کرد، چرا که فرهنگ اهل بیت چنین اقتضا می‌کند. ادعای ما صرفاً این است که:

اولاً، خانواده حدیث از نظر تعداد در حدی نیستند که از آن‌ها بتوان فرهنگ اهل بیت را استخراج کرد.

ثانیاً، اگر چنین فرهنگ حاکمی وجود داشته باشد، شاگردان ائمه، یعنی علما، می‌بایست با این فرهنگ آشنا می‌شدند و این واژه را جز در موارد افراطی به کار نمی‌بردند، در حالی که نام بسیاری از علمای شیعه از جمله علامه مجلسی (ره) را یادآور شده‌ایم که واژه تعمق را به معنای مثبت آن به کار برده‌اند.

ثالثاً، قراین داخلی بعضی از این دسته روایات نشان می‌دهند که منفی بودن تعمق دارای قیدی است؛ مثلاً در دسته چهارم، تعمق در جایی که راه مسدود است، دارای بار منفی است. رابعاً، علاوه بر مطالب سه گانه فوق، اضافه می‌شود که مدعای مستدل این است که واژه «تعمق» و مشتقات آن همواره در فرهنگ اهل بیت بار منفی دارد. معنای این سخن این است که طبق این فرهنگ باید گفت که ممکن نیست در معنای مثبت به کار رود. اما دلیلی که مستدل ارائه می‌دهد، صرفاً مواردی (در حدود ده مورد با حذف مکررات) است که اهل بیت (ع) این واژه یا مشتقات آن را در موارد منفی به کار برده‌اند. با این حال، از به کار بردن در موارد منفی نمی‌توان نتیجه گرفت که در موارد مثبت قابل استفاده نیست، اگر موارد مثبتی بتوان تصور کرد که به نظر نگارنده این مقاله، می‌توان تصور کرد، و بلکه علمای شیعه تصور کرده و به کار برده‌اند، نمی‌توان گفت که در این موارد نباید از این واژه استفاده کرد. به علاوه، شاید ائمه در معنای مثبت هم استعمال کرده باشند و به ما نرسیده باشد. و در «قراین داخلی روایت» معلوم خواهد شد که اهل بیت

در معنای مثبت نیز به کار برده اند، چرا که قرینه داخلی روایت امام سجاده (ع) خود شاهد است که استعمال این واژه در موارد مثبت بلا مانع است و امام سجاده به معنای مثبت آن به کار برده است.

### قراین داخلی روایت

برای این که بحث در مورد حدیث امام سجاده (ع) به خوبی پیش رود، ترجمه آن را در این جا می آوریم:

خدای عزوجل می دانست که در آخر الزمان گروه هایی متعمق خواهند بود، پس خدای عزوجل «قل هو الله احد، الله الصمد» و آن آیات از سوره حدید تا قول خداوند «وهو علیم بذات الصدور» را فرو فرستاد. پس هر کس فراتر از آن را قصد کند، هلاک می شود.

مستدل صریحاً مدعای خود را در مورد روایت امام سجاده (ع) چنین بیان کرده اند: معنای حدیث این است که چون در آخر الزمان عده ای در ذات و صفات خدا تعمق و افراط خواهند کرد و از حدود مجاز خارج خواهند شد، خداوند برای جلوگیری از کار آنان حدی معین کرد که آنان از آن حد تجاوز نکنند. این حد آیاتی از قرآن است که در حدیث مشخص شده اند. پس کسی که از این حد تجاوز کند و در واقع، از مرحله تفکر مجاز وارد تعمق غیر مجاز شود، هلاک خواهد شد.

از یک سو، مستدل مدعی است که تفکر در ذات و صفات الهی در حد مجاز بلا مانع است و اگر از حد مجاز بگذرد، موجب هلاکت است. و نیز مستدل در ابتدای مقاله خود ادعا کرده است که علامه مجلسی نیز همین ادعا را دارند، و به نظر من، علامه مجلسی نیز همین مدعا را پذیرفته اند که تفکر در ذات و صفات الهی ممنوع است و روایت امام سجاده (ع) نیز در صدد مذمت متفکران در ذات الهی است. از سوی دیگر، ادعا می کنند که فیض کاشانی و صدر المتألهین حدیث را دال بر مدح متعمقون دانسته اند.

اما آنچه مهم است بررسی این نکته است که آیا فیض کاشانی و صدر المتألهین تعمق در ذات و صفات الهی را مطلقاً مجاز می شمارند؟ آیا صدر المتألهین و فیض کاشانی که روایت امام سجاده (ع) را دلیل مدح متعمقون می دانند، مدعایشان این است که متعمقون، اگر چه فراتر از دو آیه سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید هم تفکر کنند، هیچ اشکالی ندارد؟ به عبارت دیگر، آیا فیض و

صدرا به ذیل روایت امام سجاده(ع) توجه نکرده اند که حضرت فرموده بودند: «ومن رام وراء هنالك هلك»؟ حاشا و کلاً. اگر واقعا مراد مستدل این باشد که صدر المتألهین و فیض کاشانی روایت امام سجاده(ع) را بدون توجه به ذیل آن دال بر مدح می دانند، باید گفت: فهدا بهتان عظیم. اما واقعیت امر این است که مدعیان مدحی بودن روایت ادعا می کنند که «اقوام متعمقون» با تعمق در این آیات به توحید ناب می رسند. و سخن در این است که تعمق در آیات و روایات ممنوع نیست، بلکه خود قرآن ما را به تدبیر در قرآن فرامی خواند. بنابراین، ادعای فیض و صدرا این است که تدبیر و تعمق در این آیات انسان را به توحید ناب می رساند و امام سجاده(ع) طالبان به توحید ناب را راهنمایی کرده اند. بنابراین، سیاق روایت امام سجاده(ع)، سیاق مذمت نیست. به عبارت دیگر، سائل که از امام سجاده(ع) در مورد توحید پرسیده بود، آیا امام با بیانانشان او را مؤاخذه کردند که چرا از توحید پرسیده اید و چرا تعمق می کنید؟ در پاسخ باید گفت که خیر، امام سائل را بر سؤال مؤاخذه نکرده اند و گمان نمی رود که مستدل هم جواب دیگر بدهد، اگر این برداشت درست باشد، می توان گفت که امام سجاده جواب سائل را در مورد توحید داده است. و سائل می تواند به دو آیه سوره توحید و شش آیه ابتدای سوره حدید مراجعه کند و به توحید ناب برسد و در بیش از این آیات در جست و جوی توحید نباشد که هرآینه هلاک خواهد شد. بنابراین، سائل می تواند این ادعا را بکند که در این آیات هرچه بیش تر تفکر، تدبیر و تعمق کنم، البته مادامی که از اصول ادبیات در زبان عرب خارج نشوم، می توانم به توحید ناب و ناب تر برسم.

آیا ممکن نیست از این آیات فهمی ساده و سپس فهمی عمیق و پس از آن فهمی عمیق تر داشت؟ اگر آری، پس می توان گفت، گروهی در آخرالزمان خواهند بود که حقیقت توحید را بیش تر از کسانی که قبل از آنان آمده اند، درمی یابند.

ممکن است مستدل ادعا کند که فهم عمیق براساس اصول ادبیات غیر از تعمقی است که افراط در تفکر است، چرا که از نظر لغت تعمق افراط کاری است.

اولاً، با بررسی در لغت «تعمق» معلوم شد که تعمق به معنای افراط در کار نیست، اگرچه در مورد کاری که تعمق در آن به دلیل خاص خودش نارواست، نوعی افراط کاری است.

ثانیاً، فرض می گیریم، که تعمق در لغت و در فرهنگ اهل بیت در جایی به کار می رود که همراه با نوعی افراط کاری است، و طبعاً به این معناست که فیض کاشانی و صدر المتألهین توجهی به معنای لغوی و فرهنگ اهل بیت نکرده اند، ولی باید توجه داشت که این بزرگان تعمق را به این



معنا در نظر نمی گیرند، بلکه مرادشان این است که فهم دقیق در آیات با رعایت اصول ادبیات، مایه رسیدن به توحید ناب می شود. بنابراین، دعوا میان فیض کاشانی و صدرالمآلهین از یک سو و میان علامه مجلسی از سوی دیگر، تا به سرحد نزاع لفظی سقوط می کند، چرا که هنگامی نزاع مفهومی خواهد بود که یکی از طرفین نزاع تعمق در غیر محدوده شش آیه سوره حدید و دو آیه سوره توحید را مجاز بشمارد.

### آخرالزمان و اقوام متعمقون

مستدل واژه «آخرالزمان» در روایت امام سجاد(ع) را مؤید مدعای خود می گیرد:

زیرا معمولاً تعبیر «فی آخرالزمان» در احادیث به منظور مذمت به کار می رود، نه مدح و تحسین؛ یعنی آخرالزمان زمانی است که کارهای قبیح و نادرست شایع خواهد شد، نه کارهای خوب و شایسته. اصولاً دلیلی وجود ندارد که افراد آخرالزمان فهم و درک بیش تری از پیشینیان داشته باشند.<sup>۲۰</sup>

مگر کسی ادعا کرده بود که مردمان آخرالزمان درک بیش تری دارند، تا گفته شود دلیلی بر آن نداریم. آنچه مورد ادعاست این است که در آخرالزمان اقوامی، نه هرکس، هستند که متعمق هستند و از درک بیش تری برخوردارند و ممکن است در غیر آخرالزمان هم کسانی باشند که درک آن ها نیز درک عمیقی باشد. به هر حال، کسی به طور کلی ادعا نکرده است که درک و فهم در آخرالزمان بیش تر از وقت های دیگر است، اگرچه صحت این مدعا خالی از قوت نیست، چرا که در زمان ظهور حضرت حجت(ع) که هدف انبیا را که در روزگاران شان پیاده نشده بود، پیاده خواهند کرد و مردم هم می پذیرند که اگر درک مردم زمان ظهور حضرت حجت، که سلام خدا و پیامبران و ملائکه خداوند بر او باد، مانند درک زمان پیامبر و اوصیای او باشد، امام زمان(ع) هم باید مانند جدشان حضرت امیرالمؤمنین(ع) از یارانش گله مند باشند!

به هر حال، مستدل مدعی است که تعبیر «آخرالزمان» در روایات ائمه(ع) برای مذمت است. نباید این مطلب را پنهان کرد که قبل از نوشتن این سطور نگارنده این مقاله نیز مانند مستدل چنین فکر می کرده ام و در فرهنگ ما هر از گاهی منکری رخ می دهد که در واکنش منفی به این منکر گاهی گفته می شود که این امور از علائم آخرالزمان است. البته این مطلب که در آخرالزمان منکراتی انجام می گیرد، براساس روایتی است که در بحار(ج ۵۹، ص ۹۲) به این عبارت آمده

است: «عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث طویل یذکر فیہ المنکرات التی یحدث فی آخر الزمان...». بنابراین، کسانی که این روایت را دیده باشند و وقوع منکرات را در جامعه شان ببینند، به یاد این روایت خواهند افتاد و خواهند گفت که این‌ها از علائم آخر الزمان است و آن منکر نوظهور را مصداق این روایت تلقی می‌کنند.

اما کلام در این است که آیا مجموع روایاتی که از ائمه (ع) به ما رسیده است فقط این ویژگی را برای آخر الزمان ذکر می‌کنند که در آن منکرات ظهور و بروز دارند و روایتی که دال بر مدح آخر الزمان باشد، نداریم؟

در تفحصی که از واژه «آخر الزمان» در کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی انجام گرفته است، روایاتی که در آن واژه «آخر الزمان» به کار رفته، بعد از حذف مکررات، این چنین است: تعدادی از آن‌ها بر زمان پیامبر، حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (ع) تطبیق می‌کنند. (ر. ک: ج ۹، ص ۶۶؛ ج ۱۱، ص ۱۱۴؛ ج ۱۶، ص ۱۸؛ ج ۲۵، ص ۵؛ ج ۲۷، ص ۶) در روایتی امام باقر (ع) «عبادی الصالحون» را در آیه «ان الارض یرثها عبادى الصالحون»<sup>۲۱</sup>، بر اصحاب مهدی (ع) در آخر الزمان تطبیق فرموده است. (بحار، ج ۵، ص ۴۷) در تعدادی از روایات «آخر الزمان» بر زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تطبیق شده است، از جمله در حدیثی پیامبر (ص) «آخر الزمان» را بر زمان حضرت مهدی (ع) تطبیق فرموده‌اند:

... و منهم مهدی هذه الامة فقلت [ای قال عمار] بای انت وامی یا رسول الله ما هذا المهدی قال: یا عمار ان الله تبارک و تعالی عهدا الی انه یرج من صلب الحسین ائمة تسعة و التاسع من ولده یرغیب عنهم و ذلك قوله عز و جل «قل ارأیتم ان اصبح ماء کم غورا فمن یأتیکم بماء معین<sup>۲۲</sup>» یكون له غیبة طویلة یرجع عنها قوم و یثبت علیها آخرون فإذا کان فی آخر الزمان یرج فیما لاً الدنيا قسطا و یقاتل علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل وهو سمی واشبه الناس بی. (بحار، ج ۳۳، ص ۱۸)

زمان ظهور حضرت مهدی (ع) زمانی است که حضرت با ظلم و ستم مبارزه می‌کنند و بر تأویل می‌جنگند، همچنان که طبق روایت، حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر تأویل جنگیدند. آیا می‌توان باور کرد که زمان ظهور حضرت زمانه مذمومی است؟

ظاهراً دو روایت هم در مذمت آخرالزمان وارد شده است. بنابراین، نباید از «آخرالزمان» زمانی تداعی شود که کارهای بد و قبیح در آن انجام می‌شود، بلکه با توجه به این روایات زمانی هم تداعی شود که در آن کارهای خوب و بهترین کار خوب، یعنی عدالت فراگیر به دست منجی عالم، یعنی امام عصر(ع) در آن تحقق می‌یابد.

### سوره‌های توحید و حدّ تفکر

مستدل در این بخش از مقاله درباره سوره توحید و آیات ابتدایی سوره حدید توضیح می‌دهد و با اشاره به این که انسان می‌تواند از راه تفکر در خلق، وجود خدا را اثبات کند، مدعی می‌شود که سوره توحید نازل شده تا جلوی تفکر در ذات خدا گرفته شود، چرا که تفکر در ذات خدا منطقی ممنوعه است:

اما گاه انسان به این مقدار از شناخت خدا و اوصاف او بسنده نمی‌کند و در صدد تعمق در ذات خدا و کشف آن برمی‌آید. اما از آن جا که ذات الهی از دست رس ذهن بشر خارج است و آدمی قادر به احاطه علمی بر ذات خدا و کشف آن نیست، از طریق تشبیه خدا به مخلوقات و به عبارت دیگر، قیاس خالق به مخلوق در صدد فهم ذات خدا برمی‌آید و با تعمق و افراط در تفکر وارد منطقه ممنوعه طلب خداشناسی می‌شود. در این جاست که خداوند با نازل کردن سوره توحید و تأکید بر یگانگی خدا و این که خداوند شبیه مخلوقات نیست در صدد جلوگیری از ورود به تعمق از طریق تشبیه و قیاس است.<sup>۲۳</sup>

سپس مستدل اشاره می‌کند که چگونه افلاطون و ارسطو و فلوطین با تأمل در ذات الهی به تشبیه گراییده و گمراه شده‌اند.

نکاتی در این استدلال مستدل قابل ملاحظه است:

۱. آغاز مقاله، سخن در این بود که «متعمقون» در روایت امام سجاده(ع) چه کسانی‌اند، بعضی مصداق آن را فیلسوفان، البته فیلسوفان مسلمان و نه هر فیلسوفی، دانسته‌اند و حتی گمان ندارم که کسی بر هر فیلسوف مسلمانی هم تطبیق کرده باشد و بعضی مانند فیض کاشانی احتمال داده‌اند که مراد این روایات عرفا باشد، البته باز هم باید گفت که عرفای مسلمان و نه هر عارفی. اما مستدل با کمال تأسف در پایان مقاله سخن از افلاطون، ارسطو و فلوطین از فیلسوفان قبل از ظهور اسلام به میان می‌آوردند. اگر اقوالی که به این سه فیلسوف نسبت داده‌اند، درست هم

باشد، ربطی به بحث مورد نظر ندارد. بنابراین، دوگانگی برخورد از نظر روشی نامعتبر است. اگر واقعاً مستدل بخواهد در محدوده بحث که یک بحث درون دینی است، ملتزم باشد، خوب بود که از فیلسوفان مسلمان مثالی می آورد و نشان می داد که آن ها با تفکر در ذات خدا چگونه منحرف شده اند. آیا فیلسوفان مسلمان ادعا کرده اند که ذات الهی قابل شناختن است؟ آیا از فارابی، ابن سینا و به ویژه صدر المتألهین می توان عبارتی نقل کرد که اینان خدای متعال را به خلقش تشبیه کرده باشند؟ و یا مدعی شده باشند که کنه ذات خدا را می توان درک کرد؟ به نظر نگارنده، در حق فیلسوفان مسلمان کوتاهی شده است، کجا فیلسوفان مسلمان دنبال تفکر در ذات الهی هستند، بلکه این ظلم در حق آن هاست که هنگامی که خواستیم روش آن ها را در الهیات به نقد بکشیم، به جای آن که کلمات آن ها را به میان بیاوریم، سراغ افلاطون، ارسطو و فلوپین برویم. البته نباید گمان کرد که فیلسوفان مسلمان در افکارشان صائب هستند. ممکن است در بخشی از افکارشان صائب نباشند. اما به هر حال، این روش نقد به هیچ وجه پسندیده نیست.

۲. بالاتر این که، از شیخ الرئیس عباراتی داریم که برای خدا نمی توان برهان اقامه کرد و نمی توانیم او را جز از طرف خودش بشناسیم، مانند این عبارت که: «کما ان واجب الوجود لا برهان علیه ولا يعرف الا من ذاته فهو كما قال «شهد الله انه لا اله الا هو». ۲۴ صریح تر از این عبارت دیگر اوست که می گوید: «الاول لا يدرك كنهه و حقيقته العقول البشرية وله حقيقة لا اسم لها عندنا و وجوب الوجود اما شرح اسم تلك الحقيقة او لازم من لوازمها وهو اخص لوازمها واولها...» ۲۵

۳. بحث در این است که «متعمقون» در آخر الزمان در دو آیه اول سوره توحید و آیات ابتدایی سوره حدید تعمق می کنند نه در بیرون از این آیات. اگر این آیات جلوی متعمقون را می گیرند که در ماورای آیات تعمق نکنند، لطمه ای به مدعای فیض کاشانی نمی زند. مگر فیض کاشانی که «متعمقون» را بر عرفا تطبیق کرده است، می گوید که متعمقون مصداق «ومن رام وراء هنالك فقد هلك» هستند؟ از نظر فیض، «متعمقون» کسانی هستند که در خود این آیات تعمق می کنند و به توحید ناب می رسند.

خوب بود مستدل به «الله الصمد» توجه می کرد. صمد، یعنی پُر و به تعبیر روایات، «الذی لا جوف له». حال چه محذوری وجود دارد که متعمقی هم چون ملاصدرا در این آیه تعمق و تدبر کند و بگوید که اگر او پُر است و او تمام عوالم وجود را پر کرده است، دیگر در عالم وجود، وجودی را نباید سراغ گرفت که در عرض خداوند ابراز وجود کند و اگر غیر او نام هستی می برد،

در پرتو نور هستی اوست، چرا که این هستی چیزی از خود ندارد تا خودش را نشان دهد، بلکه آینه تمام نمای خداست و به تعبیر قرآنی، غیر خدا آیه است و آیه، یعنی نشانه و نشانه خودش را نشان نمی دهد، بلکه چیز دیگری را نشان می دهد.

۴. این که گفته می شود «اقوام متعمقون»، گمان نکنیم که این ها تفکر در ذات خدا می کنند که در روایت از تفکر در ذات منع شده است، بلکه تعمق در آیات الهی و فرمایشات معصومین (ع) می کنند. در این جا توجه به عبارات علامه طباطبایی در کتاب علی و الفلسفة الالهية در ذیل کلام حضرت امیر (ع) ضروری می نماید:

...منها ان الواجب تعالی لاتنال ذاته المقدسة بالمعرفة و انما الذي تناله المعرفة شيء من صفاته و قد تقدمت الاشارة منه عليه السلام الى ذلك «دليله آياته» . . . منها ان وحدة الواجب تعالی عددية حتى تميز في الوجود عن غيره و ينفصل عنه بحد يودی التعدد بل ان وحدته بمعنى انه تعالی لا يشاركه شيء في معنى من المعاني فهو رب خالق منه كل شيء و به كل شيء و اليه كل شيء و غيره مربوب مخلوق منه و به و اليه وجوده... ۲۶

۵. مناسب بود مستدل در ضمن این که معنای سوره توحید و اوایل سوره حدید را بیان می کرد، نشان می داد که چگونه امثال صدر المتألهين در ورطه افراط افتاده اند و از مسیری که آیه برای آن نازل شده است، عدول کرده اند!

۶. مقصود از «متعمقون» در روایت امام سجاد (ع) این نیست که این گروه ضرورتاً بدون نیاز به تفسیر اهل بیت می توانند در دو آیه سوره توحید و شش آیه سوره حدید تعمق کنند، بلکه ممکن است تعمق این گروه با توجه به بیاناتی که از اهل بیت (ع) رسیده است به نتیجه برسد. به عبارت دیگر، اگر از فیض کاشانی پرسیم که آیا این گروه خود را از بیانات معصومین (ع) بی نیاز می بینند، قطعاً خواهد گفت که حاشا و کلاً. مؤیدش این است که او خود عمرش را در بسط معارف غنی اهل بیت (ع) قرار داده است.

۷. بدیهی است که غرض آن نیست که گفته شود که ادعای فیض کاشانی در این که «متعمقون» را بر عرفا تطبیق کرده است، درست است، چه بسا آن چه عرفا بدان رسیده اند، هنوز اول راه باشد و شاید در آینده کسانی پیدا شوند که از توحید ناب بهره بیش تری ببرند.

۸. می توان ادعا کرد که آن چه صدر المتألهين و عرفا از توحید فهمیده اند، با آن چه مستدل از

توحید می فهمد، بسیار فاصله دارد و توحید عرفا و صدر المتألهین بسی ناب تر از آن است که ما بتوانیم خیال نقد در سر ببریم. من این مدعا را با مقایسه بین آن چه مستدل در تفسیر سوره توحید ذکر کرده است و بین مدعیات عرفا و مبنای صدر المتألهین در مورد وجود به اثبات خواهم رساند و نشان خواهم داد که بیانات اهل بیت (ع) با کلام آن ها بیش تر سازگاری دارد.

همه کسانی که با عرفان اسلامی و نیز با مبانی حکمت متعالیه آشنایی دارند، نیک می دانند که از نظر عرفا وجود واحد است و آن وجود حق تبارک و تعالی است و اگر در غیر حق تعالی سخن از وجود و موجود می رود با شایبه ای از مجاز توأم است. و نیز در حکمت متعالیه ثابت است که معلول عین ربط به خداست و از خود هیچ استقلال و هویتی ندارد. بنابراین، کل ما سوی الله واحدی است که عین ارتباط به خدای متعال است و آنچه استقلال در وجود دارد، وجود خدای متعال است و ما سواى او از خود هیچ حکمی ندارد، چرا که سنخ وجودشان، سنخ وجود حرفی است و اگر برای آن ها با مقایسه بعضی با بعضی دیگر حکمی ثابت است، به دلیل سیطره استقلال وجود حق تبارک و تعالی در آن وجود است و گرنه او هیچ حکمی از خود ندارد.<sup>۲۷</sup>

مستدل در تفسیر سوره توحید بعد از ترجمه آن می گوید:

نکته اصلی در این سوره همان طور که از نام آن پیداست، تأکید بر یگانگی و بی همتایی خداوند و نفی هر نوع شباهت و مجانست میان خداوند و مخلوقات است. این نکته هم در صدر سوره «قل هو الله احد» آمده است و هم پس از دو آیه در انتهای سوره به عنوان نتیجه گیری ذکر شده است: «ولم یکن له کفوا احد».

اما سخن در این است که «احد» به معنای «یگانه» و «بی همتا» چه تفسیری دارد؟ «صمد» به چه معناست؟ آیا صمد، یعنی کسی که نیاز دیگران را بر طرف می کند؟ این ها چیزهایی نیست که مستدل بتواند از عهده پاسخ آن برآید و احتمالاً خواهد گفت که در پی این پرسش ها رفتن خود تعمقی است که از آن نهی شده است. و احتمالاً برای مدعای خود این روایت از امام حسین (ع) را شاهد خواهد آورد که حضرت در پاسخ از این پرسش که معنای «الصمد» چیست، نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلاتخوضوا فی القرآن ولا تجادلوا فیه ولا تتکلموا فیه بغير علم فقد سمعت جدی رسول الله (ص) یقول: من قال فی القرآن بغير علم فلیتوباً مقعده من النار وان الله سبحانه قد فسر «الصمد» فقال (الله احد الله الصمد) ثم فسره فقال: (لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد).<sup>۲۸</sup>

اما خود روایت قرینه داخلی دارد که خوض و فرورفتن در قرآن برای کسانی که اهل خوض نیستند، ممنوع است و آن قرینه «بغیر علم» است. اما خوض با علم ممنوع نیست.

### احد

احد و یگانه به چه معناست؟ مستدل هیچ بیانی برای آن ذکر نکرده است. آیا نباید از احد تفسیری به دست داد؟ آیا تفسیرش تنها نفی شبیه است که در بعضی از روایات آمده است. و تازه نفی شبیه نیز به چه معناست؟ آیا طبق استدلال مستدل نباید در این اوصاف وارد شد، چرا که از خوض در این مفاهیم منع شده ایم؟

ولی همان طور که اشاره کرده ام، نهی از خوض مطلق نیست، بلکه نهی در مورد کسانی است که در این مسائل ورود ندارند. اما کسانی که توان درک این مسائل را داشته باشند، پاسخ های مناسب را نیز از طرف اهل بیت (ع) دریافت خواهند کرد. همان طور که دیدیم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) از خوض در توحید برای کسانی که توان ندارند، نهی فرموده اند، از طرفی، کسانی از توحید پرسیده اند و پاسخ دریافت کرده اند که نمونه هایی از این موارد را خواهیم دید. یکی از این موارد این است که فردی اعرابی در جنگ جمل خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) آمد و از او پرسید: «أقول ان الله واحد». جالب این است که در محضر حضرت کسانی حضور داشتند که بر این اعرابی خرده گرفتند که در این موقعیت این چه پرسش است، اما حضرت مانع آن ها شده و فرموده اند: «دعوه فان الذی یریده الاعرابی هو الذی نریده من القوم» و سپس در پاسخ به پرسش اعرابی فرمودند:

یا اعرابی ان القول فی ان الله واحد علی اربعة اقسام: فوجهان منها لایجوزان علی الله عزّ وجلّ و وجهان یشبتان فیه فأما اللذان لایجوزان علیه فقول القائل: واحد یقصد به باب الاعداد فهذا ما لایجوز لان ما لا ثانی له لایدخل فی باب الاعداد، اما ترى انه کفر من قال ثالث ثلاثة وقول القائل هو واحد من الناس یرید به النوع من الجنس فهذا ما لایجوز علیه لانه تشبیه و جلّ ربّنا عن ذلك و تعالی و اما الوجهان اللذان یشبتان فیه فقول القائل هو واحد لیس له فی الاشیاء شبه كذلك ربّنا و قول القائل انه عزّ و جلّ احدی المعنی یعنی به انه لا ینقسم فی وجود و لا عقل و لا وهم كذلك ربّنا عزّ وجلّ. ۲۹

در این جا معنای دوم واحد، یعنی واحد عددی را که حضرت امیر(ع) از خداوند نفی کرده بررسی می شود. اشاره خواهد شد که چگونه با مدعای عرفا یا حکمت متعالیه سازگار است. چیزی واحد عددی است که اگر چیز دیگری در کنار او بگذاریم یا چیز دیگری را با او در نظر بگیریم، از مجموع آن ها عدد دو انتزاع شود و اگر یکی دیگر کنار آن دو بگذاریم، عدد سه انتزاع شود، ولی خدا این چنین نیست، چرا که هیچ چیزی در کنار خدا قرار نمی گیرد، اما مخلوقات او، اگر موجود باشند، که حکمت متعالیه می گوید موجودند، در طول وجود او هستند نه در عرض وجود او و اگر موجود نباشند، که عرفا می گویند موجود نیستند بلکه موجودنما هستند و به اصطلاح قرآنی، «آیه» هستند، در عرض وجود او نیستند تا خدا با مخلوق خود عددی بپذیرد. تنها راه ممکن برای واحد عددی این است که در عرض خدا موجودی در نظر بگیریم که با خدا رابطه ای نداشته باشد و او مانند خدا موجود مستقلی باشد و به اصطلاح فیلسوفان، واجب الوجود دیگری شریک او باشد که این هم از نظر عقلی ممکن نیست و از این رو، حضرت فرمود: خدا ثانی ندارد که در باب اعداد داخل شود. بنابراین، قول به معلول عین ربط به خدا بودن، مثبت این است که خدا وحدت عددی ندارد.

حضرت امیر(ع) در همین روایت شاهد قرآنی ذکر می کنند که قول به این که خدا «ثالث ثلاثه» باشد، کفر است، چرا که اگر خدا سومی سه تا باشد، خدا هم عرض دو تای دیگر خواهد بود، اما اگر سومی سه تا در نظر بگیریم؛ مثلاً سومی دو تا در نظر بگیریم، عین توحید است و قرآن این را تصویب می کند آن جا که می فرماید: «ما یكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم»<sup>۳۰</sup> خدا با همه هست، اما در وقت شمارش خدا را نمی توان به شماره آورد و برای او هم عدد قائل شد، چرا که موجودی در عرض وجود او، وجود و هویتی ندارد تا گفته شود که خدا یکی است و اشیا هر کدام یکی. او احاطه قیومی به همه چیز دارد. بنابراین، معیت او مانند معیت من و شما نیست که هر کدام عددی می پذیریم، بلکه معیت او قیومی است. بر این اساس، حضرت امیر(ع) می فرماید:

داخل فی الاشياء لا بالممازجة خارج عن الاشياء لا بالمزایلة.<sup>۳۱</sup>

خدا موجودی نیست که بیرون از شیء باشد تا شیء یک چیز و خدا هم یک چیز باشد و از طرفی داخل در شیء نیست که جزء آن باشد، با این همه، بیرون از شیء هم نیست. بنابراین، او معیت قیومی به هر چیزی دارد. از این رو، فیلسوفان و عرفای ما در باب توحید حرف هایی



می‌زنند که وقتی آن‌ها را با این گونه روایات مقایسه می‌کنیم، تازه حلاوت و شیرینی این روایات را بیش‌تر و بهتر درک می‌کنیم و عمق مضمون روایات برای ما معلوم می‌شود. بنابراین، بیانات فیلسوفان و عرفا را می‌توان تفسیری معقول برای این بیانات نورانی قرار داد.

### الصمد

مستدل «الله الصمد» را به «خداوندی که همه نیازمندان قصد او کنند»، معنا کرده است. این معنا لازم معنای صمد است نه معنای خود صمد، کما این که لازمه دیگر آن «بی‌همتایی» است. حال «بی‌همتا» به چه معناست؟ آیا «بی‌همتا» به معنای متعارفش می‌باشد؟ مثلاً یک نقاش اگر تابلوی بی‌نظیری بکشد که «بی‌همتا» است، آیا خداوند هم به همین معنا بی‌همتاست؟ مسلم است که چنین نیست و مستدل هم چنین نگفته و چنین نخواهد گفت. پس بی‌همتا به چه معناست؟ علی‌القاعده باید گفت که امکان نظیر ندارد و به تعبیر دیگر، «بی‌همتا» علی‌الطلاق است. این معنا همان است که فیلسوفان از آن چنین تعبیر می‌کنند: «واجب الوجود، واجب الوجود من جمیع الجهات است». یا به تعبیر دیگر، خداوند کامل مطلق است و کامل مطلق فرد ثانی برایش ممکن نیست و اگر فرد ثانی برای او ممکن نیست، پس او بی‌همتای مطلق است. این بیان به این صورتی که ذکر کرده‌ام، بیانی فلسفی از بی‌همتایی خداست. و این بیان لوازمی دارد که این لوازم شاید برای مستدل ناخوش‌آیند باشد، اما نشان خواهیم داد که این لوازم از بیانات معصومین (ع) نیز به دست می‌آیند.

در چند روایت از ائمه (ع) معنای صمد پرسیده شده است و آنان پاسخ فرموده‌اند که صمد، یعنی «الذی لا جوف له». حضرت امیرالمؤمنین (ع) در تفسیر «الصمد» فرمودند:

الصمد الذی لا جوف له و الصمد الذی قد انتهى سؤده و الصمد الذی لا یأکل و لا یشرب و الصمد الذی لا ینام و الصمد الدائم الذی لم یزل و لا یزال. ۳۲

امام باقر (ع) در تفسیر «الصمد» فرمودند:

الذی لیس بمجوف. ۳۳

جوف به چه معناست؟ طریحی در مجمع‌البحرین می‌گوید:

و اصل «الجوف» الخلاء و هو مصدر من باب تعب ثم استعمل فیما یقبل الشغل و الفراغ فقیل جوف الدار لباطنها. ۳۴

و فیومی نیز چنین گفته است :

الجوف الخلاء و هو مصدر من باب تعب فهو اجوف و الاسم جوف بسكون الواو  
والجمع اجواف هذا اصله ثم استعمل فيما يقبل الشغل والفراغ. ۳۵

اگر برای خدا جوف نیست، پس او همه جا را پر کرده است، بنابراین، دار هستی از خدا خالی نیست و اگر دار هستی از او خالی نیست، پس او داخل اشیا هم هست، بنابراین، با اشیا مغایرتی که سبب مابینت او از اشیا باشد، ندارد. اما معنای این سخن این نیست که او را با هر چیزی که می‌سنجیم، عین همان شیء بدانیم و در نتیجه، حدّ اشیا را داشته باشد. و چون او صمد است، با هر چیز سنجیده شود، خارج از آن‌هاست، چرا که حدّ اشیا را ندارد و این است معنای کلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود:

داخل فی الاشياء لا بالممازجة و خارج عن الاشياء لا بالمزایلة.

بنابراین، ما سوی الله، در این دیدگاه، از خدا خارج نیستند، کما این که عین خدا هم نیستند. پس کثرت ماسوی الله را باید به گونه‌ای معنا کنیم که منافات با استقلال در وجود خدا نداشته باشد. در دید فیلسوف حکمت متعالیه، کثرات عین ربط به خدا هستند که مجموع عالم وجود یک واحد شخصی مستقل است که استقلال وجود از آن وجود خدای متعال است و بقیه نسبت به آن وجود عین ربط هستند. در دید یک عارف، کلّ عالم وجود، یک واحد شخصی است که همان وجود خداست و ماسوی الله تجلیات و ظهورات همان وجود هستند.

بنابراین، اگر او صمد است و همه جا را پر کرده است، هیچ وجودی از او خالی نیست، پس هر وجودی نیازمند به اوست. بنابراین، آفای هر وجودی اوست و این است تفسیر کلام حضرت امیرالمؤمنین که فرمود: «الصمد الذی قد انتهى سؤده»؛ صمدی که آفایی و برتریش به انتها رسیده است؛ یعنی نمی‌توان وجودی بالاتر و برتر و آفاتر از او فرض کرد. اگر او صمد است و همه جا را پر کرده، هیچ نوع عدمی در او راه ندارد، پس دیگر به هیچ چیز نیاز ندارد. بنابراین، نه می‌خورد و نه می‌آشامد، چرا که خوردن و آشامیدن دالّ بر نیازمندی است و نیازمندی دالّ بر نداری؛ و نه می‌خوابد، چرا که خوابیدن و استراحت کردن فرع بر ضعف است و ضعف نوعی نداری است. او صمد است و همه جا را پر کرده است، بنابراین او ازلی و ابدی است و این است معنای فرمایش حضرت امیرالمؤمنین که فرمود:

...والصمد الذی لایأکل ولا یشرب والصمد الذی لاینام والصمد الدائم الذی لم یزل ولا یزال .

### اول و آخر و ظاهر و باطن

مستدل در مورد شش آیه اول سوره حدید، چهار واژه «اول» و «آخر»، «ظاهر» و «باطن» را براساس روایات تفسیر می کند. در این که از ائمه اهل بیت (ع) آن روایات آمده، بحثی نیست، اما سخن در این است که آیا نمی توان در این آیات فهم عمیق داشت یا خیر؟

مستدل اولاً، گوشزد نمی کند که فیض کاشانی مدعی است که عرفای مسلمان می توانند از این آیات فهم عمیقی داشته باشند و صد البته باید گفت که از نظر فیض کاشانی فهم عمیق منافاتی با غور در روایات اهل بیت ندارد، چرا که دیگران ممکن است این دسته روایات را ببینند و از کنار آن بگذرند و حقیقت معانی آن ها را دریابند، اما ژرف نگران از این روایات بهره ها می برند .

ثانیاً، مستدل به لحاظ روش بحث نیز مرتکب اشتباه می شود و بحث فیلسوفان غیر مسلمان، هم چون پارمیندس، افلاطون و ارسطو را به میان می آورد .

ثالثاً، در مورد ازلیت خداوند هیچ اشاره ای نمی کند که مراد از ازلیت چه نوع ازلیتی است، آیا اشیا به حدوث ذاتی حادث اند که فیلسوفان مسلمان بر آن باورند یا به حدوث زمانی؟ به گمان من، اگر مستدل چنین بحث هایی که در فلسفه اسلامی مطرح است توجه می کرد، ضعف مدعیاتش آشکار می شد .

مستدل ظاهر بودن خدا را به معنای ظهور خدا بر قوای ادراکی انسان از راه آثار و علائم تدبیر گرفته است<sup>۳۶</sup>. در این که خدا از راه آثار و آیاتش شناخته می شود، شکی نیست، اما آیا ظهور خدا برای بشر همیشه از این سنخ است؟ آیا خدا بدون قوای ادراکی و بدون واسطه و به علم حضوری قابل شناختن نیست؟ در دعای عرفه می خوانیم «الغیرک من الظهور ما لیس لک»، مگر جز خدا چیزی ظاهر است که بتواند خدا را ظاهر کند. حتی آن جا که آیات او دلیل اویند، این خود اوست که خود را ظاهر می کند، چرا که معلول از خود ظهوری ندارد تا بتواند دیگری را ظاهر کند. اگر خودیتی داشت که اول خود را ظاهر می کرد و تا خود را ظاهر نکند، او را نرسد که دیگری را ظاهر کند. این مفاهیم تعالیمی است که ائمه (ع) داده اند و شاگردان ژرف نگرشان

آنها را درمی یابند و به ما منتقل می کنند و ما از این خرمن خوشه چینی می کنیم .  
 در پایان ، باید گفت که روایت امام سجاد دلالت دارد که در آخرالزمان گروه های متعمق  
 خواهند بود ، پس معلوم می شود که یک گروه نیستند و اما این که واقعاً مصداق این روایت چه  
 کسانی و چه گروه هایی هستند ، معلوم نیست . شاید گروهی از ژرف نگران ، فیلسوفانی باشند که  
 در مکتب حکمت متعالیه درس خوانده اند و شاید کسانی باشند که تاکنون نیامده اند . و ما او تیتیم  
 من العلم الا قليلا . ۳۷

#### پی نوشت ها:

- ۱ . کتاب التوحید ، ص ۲۸۳ .
- ۲ . این مقاله ناظر به مقاله ای است که اخیراً رضا برنجکار تحت عنوان «حدیث اقوام متعمقون ، مدح یا ذم»  
 در نقدونظر ، سال هشتم ، شماره سوم و چهارم ، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ ، مطرح کرده است .
- ۳ . برنجکار ، همان ، ص ۴۴۵ .
- ۴ . الخلیل الفراهیدی ، کتاب العین ، ج ۱ ، ص ۱۸۷ .
- ۵ . محمد بن الحسن الاسترآبادی النحوی ، شرح شافیة ابن الحاجب مع شرح شواهد عبد القادر البغدادي ،  
 بیروت ، دارالکتب العلمیه ، ص ۱۰۴-۱۰۷ .
- ۶ . میر سید شریف ، صرف میر ، جامع المقدمات ، تصحیح و تعلیق مدرس افغانی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ .
- ۷ . برنجکار ، همان ، ص ۴۴۵ .
- ۸ . همان .
- ۹ . فیروزآبادی ، القاموس المحيط ، ص ۳۸۶ .
- ۱۰ . بحار الانوار ، ج ۱۰۷ ، ص ۸۶ .
- ۱۱ . همان ، ج ۶۴ ، ص ۳۶۵ ؛ ج ۷۴ ، ص ۲۳۴ ؛ مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۱۸۱ .
- ۱۲ . زبیدی ، تاج العروس .
- ۱۳ . تحف العقول ، ص ۱۶۶ .
- ۱۴ . مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۲۱۹ .
- ۱۵ . همان ، ج ۳ ، ص ۱۵۹ .

- ۱۶ . همان، ص ۳۳ .
- ۱۷ . کافرون (۱۰۹) آیه ۶ .
- ۱۸ . نهج البلاغه، ص ۱۶ .
- ۱۹ . توحید صدوق، ص ۴۹ .
- ۲۰ . نقد و نظر، ص ۴۴۹ .
- ۲۱ . انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵ .
- ۲۲ . ملک (۶۷) آیه ۳۰ .
- ۲۳ . نقد و نظر، ص ۴۵۰ .
- ۲۴ . التعليقات، ص ۷۰ .
- ۲۵ . همان، ص ۱۸۵ .
- ۲۶ . طباطبایی، علی و الفلّسفه الالیه، ص ۵۸-۵۶ .
- ۲۷ . در این جا در صدد بازگو کردن مدعای عرفا و حکمت متعالیه هستیم نه در صدد اثبات آن . حتی در این جا مدعی نیستیم که این مدعیات حق اند، بلکه در صدد بیان این مطلب هستیم که این مدعا با آن چه در روایات آمده است قابل فهم تر جلوه می کند نسبت به کسانی که به ظاهر روایات بسنده می کنند و به خود زحمت تدبّر در روایات را نمی دهند .
- ۲۸ . صدوق، کتاب التوحید، ص ۹۰-۹۱ .
- ۲۹ . همان، ص ۸۳-۸۴ .
- ۳۰ . مجادله (۵۸) آیه ۷ .
- ۳۱ . نهج البلاغه .
- ۳۲ . التوحید، ص ۹۰ .
- ۳۳ . همان، ص ۹۳ .
- ۳۴ . مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۳۲ .
- ۳۵ . مصباح المنیر، ص ۱۱۵ .
- ۳۶ . نقد و نظر، ص ۴۵۵ .
- ۳۷ . الاسراء (۱۷) آیه ۸۵ .